



مکتب اخلاقی ارسطو؛ سعادت فردی غایت فلسفه اخلاق

نوشته های اخلاقی ارسطو را از بدیع ترین آثار داندسته اند که درباره اختیار آدمی و ارزشهای انسانی نوشته شده است.

خبرگزاری مهر- نوشته های اخلاقی ارسطو را از بدیع ترین آثار داندسته اند که درباره اختیار آدمی و ارزشهای انسانی نوشته شده است. او چنان با استاد خود افلاطون متفاوت است که یک سنت فلسفی رقیب تأسیس کرد. اگر افلاطون منشأ اخلاق های دینی، متافیزیکی و ایده آلیستی بود ارسطو تأسیس کننده یک سنت طبیعت گرایانه، مادی، دنیوی و واقع گرا بود. یعنی معیارهای ارزش را در نیازها، گرایش ها و قابلیت های درونی انسان می دانست.

ارسطو علم اخلاق را شاخه ای از علم سیاست تلقی می کند. بر این اساس علم اخلاق او فردی و سپس اجتماعی است. علم اخلاق او مبتنی بر فضایی است که توسط عقل عملی کشف و آنگاه لازم الاجراء می گردد و عمل به آنها زندگی سعادتمندانه را به همراه می آورد.

اگرچه انسان برای رسیدن به کمال به جنبه های معنوی و حیات اخروی نیاز دارد که ارسطو در فلسفه اخلاق خود صحبتی از آن به میان نیاورده ولی مجموعاً اخلاق ارسطو دریچه ای است که تا کنون مبانی فکری بسیاری از فیلسوفان شرق و غرب را متوجه خود ساخته است.

هدف افلاطون از اخلاق هماهنگ کردن طبیعت بشری با یک طرح پیش ساخته آرمانی و الهی کردن انسان است ولی ارسطو اصول اخلاقی اش را به قامت نیازهای طبیعت بشر دوخته است و به دنبال سعادت خوشی برای زندگی این جهانی و روزمره انسان است.

ارسطو غایت فلسفه اخلاق را سعادت فردی و غایت سیاست را خوشبختی همگانی می داند. به نظر او سیاست بسط اصول اخلاقی به قوانین اجتماعی است. از نظر او خیر کل (جامعه) برتر از خیر جز (فرد) است و برای همین اخلاق فردی را تابع اخلاق سیاست بیان می کند.

نزد ارسطو خوب به معنای دستیابی به سعادت، به معنای دستیابی به اهداف غایی که انسان ها به طور طبیعی هدف قرار می دهند. پس اینها غایات انسانها هستند. کسانی که به این غایات برسند سعادتمند می باشند. سعادت انجام این فعل هاست.

همانگونه که اشاره شد نظریه اخلاقی ارسطو براساس خیر (سعادت انسان) پایه ریزی شده است. او معتقد است که ذات خیر به صورت یک جوهر کلی وجود ندارد. خیر بشر را باید برحسب خودش فهمید. یعنی از طریق معرفت درونی در باب حالات بشر و از طریق بصیرت در قابلیت های بهم پیوسته ای که طبیعت انسان را سامان می دهد، این معرفت محتاج تجربه شخصی است.

فلسفه اخلاق ارسطو پیش از هر چیز، با عمل یا کردار سروکار دارد. به نظر او کوشش برای شناخت خصلتهای انسانی هدفی نهایی نیست بلکه وسیله ای است برای رسیدن به هدف دیگر که همانا کردار و عمل به اصول اخلاقی است. خود او می گوید که هدف از نوشتن اخلاق، این نیست که بدانیم فضیلت چیست بلکه در این است که ما از نیکان شویم، چون اگر این نباشد آن پژوهش سودی ندارد. پس لازم است که درباره کردارها پژوهش کنیم به این منظور که چگونه به آنها عمل کنیم.

بر این اساس «#علم اخلاق؛ ارسطو آشکارا غایت انگارانه است. او با عمل سر و کار دارد. با عملی که انسان را به خیر رهنمون می شود و هرچه به حصول خیر یا غایت او منجر شود، عمل حق و درستی خواهد بود.

او قائل است که سعادت، برترین خیر است با این حال سعادت انسانی را به معنای «#لذت؛ لذت؛ یا «#ارضاء شدن؛ نمی داند، بلکه سعادت در دیدگاه او از یک سو مفهومی است که در ارتباط با روح و عقل انسان است و از سوی دیگر با عمل در ارتباط است یعنی برای سعادتمند شدن، رفتار و زندگی سعادتمندانه نیز لازم است.

بر این اساس ارسطو، در باب اخلاق، نظریه «#سعادت؛ را طرح کرده است. او مدعی است انسان طالب سعادت است نه خوبی (خیر). از نظر ارسطو، خوبی همان سعادت است.

این پرسش مطرح است که از نظر ارسطو راه تحصیل سعادت چیست؟ علم اخلاق عبارت است از علم راه تحصیل سعادت.

ارسطو معتقد است که فضائل و سائلی هستند برای رسیدن به هدفی که سعادت باشد، چون هدف چیزی است که ما آن را آرزو می‌کنیم و وسیله چیزی است که درباره‌اش می‌اندیشیم و آن را بر می‌گزینیم. اعمال مربوط به وسیله باید انتخابی و اختیاری باشد. پس رعایت فضائل مربوط به وسیله است.

ارسطو اخلاق را، و در حقیقت «راه وصول به سعادت« را، رعایت اعتدال و حد وسط می‌داند. می‌گوید: فضیلت یا اخلاق حد وسط میان افراط و تفریط است. او معتقد است هر حالت روحی یک حد معین دارد که کمتر از آن و یا بیشتر از آن رذیلت است و خود آن حد معین فضیلت است. مثلاً «شجاعت« که مربوط به قوه غضبیه است و هدف قوه غضبیه دفاع از نفس است و حد وسط میان «جبن« و «تهور« است، و «عفت« که مربوط به قوه شهویه است، حد وسط میان «خمود« و «شره« است، و «حکمت« که مربوط به قوه عاقله است حد وسط میان «جربزه« و «بلاغت« است. و همچنین «سخاوت« و «فروتنی« حد وسط میان «تکبر« و «تن به حقارت دادن« است.

ارسطو، برخلاف افلاطون، معتقد است که علم و معرفت برای تحصیل فضیلت شرط کافی نیست، علاوه بر آن باید نفس را به فضیلت تربیت کرد، یعنی باید در نفس ملکات فضائل را ایجاد نمود، باید کاری کرد که نفس به فضائل که رعایت اعتدالها و حد وسطها است، عادت کند و خو بگیرد، و این کار با تکرار عمل میسر می‌شود.

|